



قطب نما

ضمیمه نوجوان
شماره ۱۱۵ ■ ۱۷ شهریور ۱۴۰۱

نوجوان
جام



زهرا
عزیزی

۲

داستان هایی در مورد اتفاقاتی که در خیابان ها افتاد و ماندگار شد

وقایع اتفاقیه



این قدر هیجان داشتم که از دیشب بالباس خوابیدم تا صبح جا نمونم و دیرم نشه. حتی سر صبحونه از هیجان لقمه های کره مربای خانوم جون هم از گلوم پایین نمی رفت و مجبور شدم چای لب سوز و دم سوز را تندتند همون طور داغ داغ بخورم. لنگه چپ کفشم را هم تو آسانسور پوشیدم که از تک تک ثانیه ها استفاده مفید کرده باشم. دایی محمد هم مثل من معلوم بود بازم مثل هرسال دل تو دلش نیست که زودتر برسیم و کارو شروع کنیم. تا نشستم تو ماشین گفت: «امسال رکورد شکوندی، زود رسیدی» بعد به قول خودش ماشین را آتیش کرد تا بریم، برسیم. کجا برسیم؟ به گالری خیابونی که دایی و دوستاش هرسال ۱۷ شهریور راه میندازن به یادشده ای اون تظاهرات و کشتار وحشیانه که منجر به سقوط پهلوئی شد. هربار که عکس ها را نگاه می کنم، تو چهره آدم های اون روز دنبال جواب به سؤال می گردم: «چی شد که برای هدفتون حاضر شدید جلوی گلوله ها بایستید؟». تو نقشه مقصد را زدم و نگاهی به خیابونا انداختم تا ببینم چقدر دیگه می رسم. از دایی پرسیدم: «از میدون امام حسین به خیابون ۱۷ شهریور می رسم؟» دایی به لبخند پررنگ روی لباس نشست و گفت: «آره بچه جان. ما از امام حسین رسیدیم به ۱۷ شهریور و اون تظاهرات خونین.»



حالا که منتظر نشستم و چشمم به سایت سازمان سنجش خشک شده تا بالاخره جواب این انتخاب رشته ها بیاد، بیشتر به دانشگاه تهران فکر می کنم. به دانشگاهی که دلم می خواد اونجا درس بخونم. چشمامو می بندم. از بلوار کشاورز می پیچم توی ۱۶ آذر و کم کم میام پایین تا برسم به نرده های دانشگاه و اول آرزو هام. به دانشجو شدن فکر می کنم و اصلا این که قراره چه اتفاقی بیفته... من هنوز چشم بسته توی ۱۶ آذر و دارم راه می رم تا برسم به سردر دانشگاه. این خیابون که الان برای من رویاست، به عالمه داستان داره. مثل ماجرای ریچارد نیکسون که خاله زهرا هر دفعه تعریف می کنه، با آقا سعید که الان شوهرش شده، قرار داشتن و می خواستن یواشکی بعد مدت ها همدیگه را ببینند، به هم که می رسن به دفعه بین جمعیت دانشجو ها گیر می کنن. صدای شلیک میاد. سه تا دانشجو به ضرب گلوله شهید شدن. از همون خاطره عجیب خاله زهرا ۱۶ آذر شد نماد دانشجو و این کوچه پر خاطره کنار دانشگاه به نام دانشجو ها ماندگار شد. چشمامو باز می کنم سازمان سنجش را رفرش می زنم ولی خبری نیست. اما مطمئنم به روز در قامت دانشجو از اون خیابون پایین میام تا برسم به میدان انقلاب اسلامی.



به نظرم خوب شد که مصدق ملیش کرد. فکر کن یارانه ملت می رفت توجیب خارجی ها که اونا برن مک دونالد و کوکا کولا بزنند بر بدن. ولی حالا بابا پول یارانه که میاد ما را برمی دارد و می آورد ۳۰ تیر که غذای خوشمزه و نوستالژی بهمون بدهد. ۳۰ تیر نوستالژی اما اسمش بیشتر به مامانم میگم: «خوبه که ۳۰ تیر قیام کردن». مامانم می گوید: «آره ولی حیف بابا حاجی رو ندیدم» مامانم بابا بزرگش را ندیده بود ولی همیشه حرفش بین همه فامیل بود. از اون آدم های وطن دوست دو آتیشه. از اوناکه به محل سرش قسم می خوردن. آیت... کاشانی که دستور قیام می دهد، بابا حاجی مامانم هم می ره تا کنار بقیه مردم نفت رو ملی کنن. ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ توی اون کشت و کشتار که شاه می خواسته مردم را سرکوب کنه، بابا بزرگ مامانم هم شهید می شود. خیلی های دیگه هم شهید می شن ولی حالا با همه مشکلاتی که وجود داره، قرار نیست سر نفت هم با به سری شرکت خارجی بجنگیم.



همیشه شلوغ است و من دیر به کلاس می رسم. فرقی ندارد چه ساعتی از خانه بیرون بیام، هفت تیر همیشه شلوغ است. مغازه های رنگارنگ و آدم های در حال خرید به این ترافیک ماشین ها اضافه شدن و باعث میشه که زمان زیادی از مسیر رسیدن به کلاس را توی این خیابان بمانم. بچه ترکه بودم، فکر می کردم معنی اسم این خیابان می شود هفت تا تیر و دقیقا باید جایی باشه که تنگ بفروشن و هفت تیر وسترنی. برای همین جزو آرزو هام بود که بیام اینجا، به هفت تیر خفن بخرم و کابوی بشوم. هر چند متاسفانه اولین بار که نظریه ام را برای خانواده گفتم، با خنده هاشون مواجه شدم که نمی فهمیدم دلپیش چیه. بعد آجی لیلی اومد و گفت: «خنگ خلاق خونه. هفت تیر یعنی روز هفتم ماه تیر». اونا هنوز می خندیدن ولی من یادم است که چقدر به نظرم عجیب می آمد. حالا که ساعت های عمرم پشت چراغ قرمز هفت تیر می گذرد، می دانم که هفتم تیر همون روزی است که منافقین به ملت را عذا دار کردن و خواستن کار انقلاب به سره بشود ولی نشد. این انقلاب با مردمش هنوز سراپاست و دارد نفس می کشد. شاهدش همین ترافیک، همین مردم و مغازه های رنگارنگ.

سند کمپانی، برگ سبز، کارت خودرو و کلیه مدارک سواری پژو 405GLX-XU7 مدل ۱۳۹۱ رنگ تیره ای متالیک شماره موتور 12491059677 شماره شاسی NAAM01CA1CR574245 پلاک ۵۲۴ ص ۶۶ ایران ۴۶ به نام لیلا عابدی منکوده می مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز خودرو کامیون کشتنده اسکاتیا اچ ۱۱۳ مدل ۱۹۹۱ به رنگ سفید روغنی شماره انتظامی ایران ۴۳-۵۷۹ ع ۹۸ شماره موتور 3089006 شماره شاسی 1179516 به نام اصغر بابائیان چم علیشاهی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز، سند کمپانی و کارت خودرو پژو پارس مدل ۸۴، رنگ تیره ای، شماره پلاک ۲۹۷ ص ۶۶ ایران ۴۶ شماره موتور 12484102831 شماره شاسی 19317073 به نام حسین مومین زاده راسته کناری مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

شماره تلفن های
پذیرش
۴۹۱۰۵۰۰۰
امور آگهی های روزنامه جام جم